در کارِ گلاب و گل:



۱۱۱

حسین سروقامت

بسم الله الرحمن الرحیم

رهنما ۱۱۱ (درکار گلاب و گل)

نویسنده:

حسین سروقامت

ناشر چاپی:

انتشارات آستان قدس رضوی - به نشر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رهنما۱۱۱ (درکار گلاب و گل)

مشخصات کتاب

سرشناسه : سروقامت، حسین، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور : در کار گلاب و گل: جلوه های رفتاری زندگی امام رضا علیه السلام/ حسین سروقامت؛ تهیه و تنظیم اداره پاسخگویی به سوالات دینی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی،شرکت به نشر،۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۶۰ص.: مصور(رنگی)؛۱۱×۱۷س م.

فروست : به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)؛۲۲۰۶.رهنما؛۱۱۱.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۰۲-۲۷۱۱-۴

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: انتشارات قدس رضوی،۱۳۹۲.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق.

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. اداره پاسخگویی به سئوالات دینی و اطلاع رسانی

شناسه افزوده : شرکت به نشر(انتشارات آستان قدس رضوی)

شناسه افزوده : Behnashr Company(Astan Quds Razavi Publications)

رده بندی کنگره : BP۴۷/س۴د۴ ۱۳۹۶

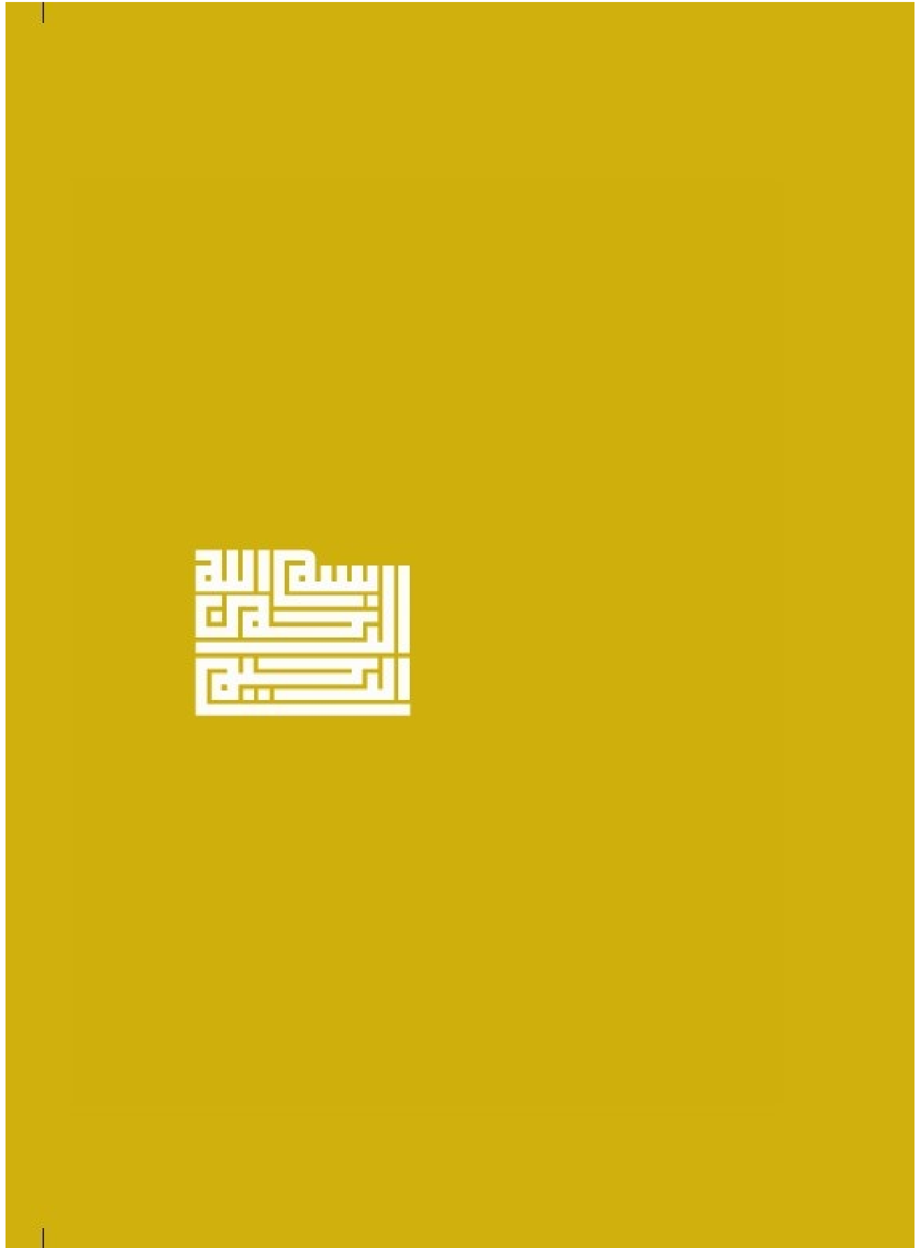
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۲۶۸۴۳

ص:۱

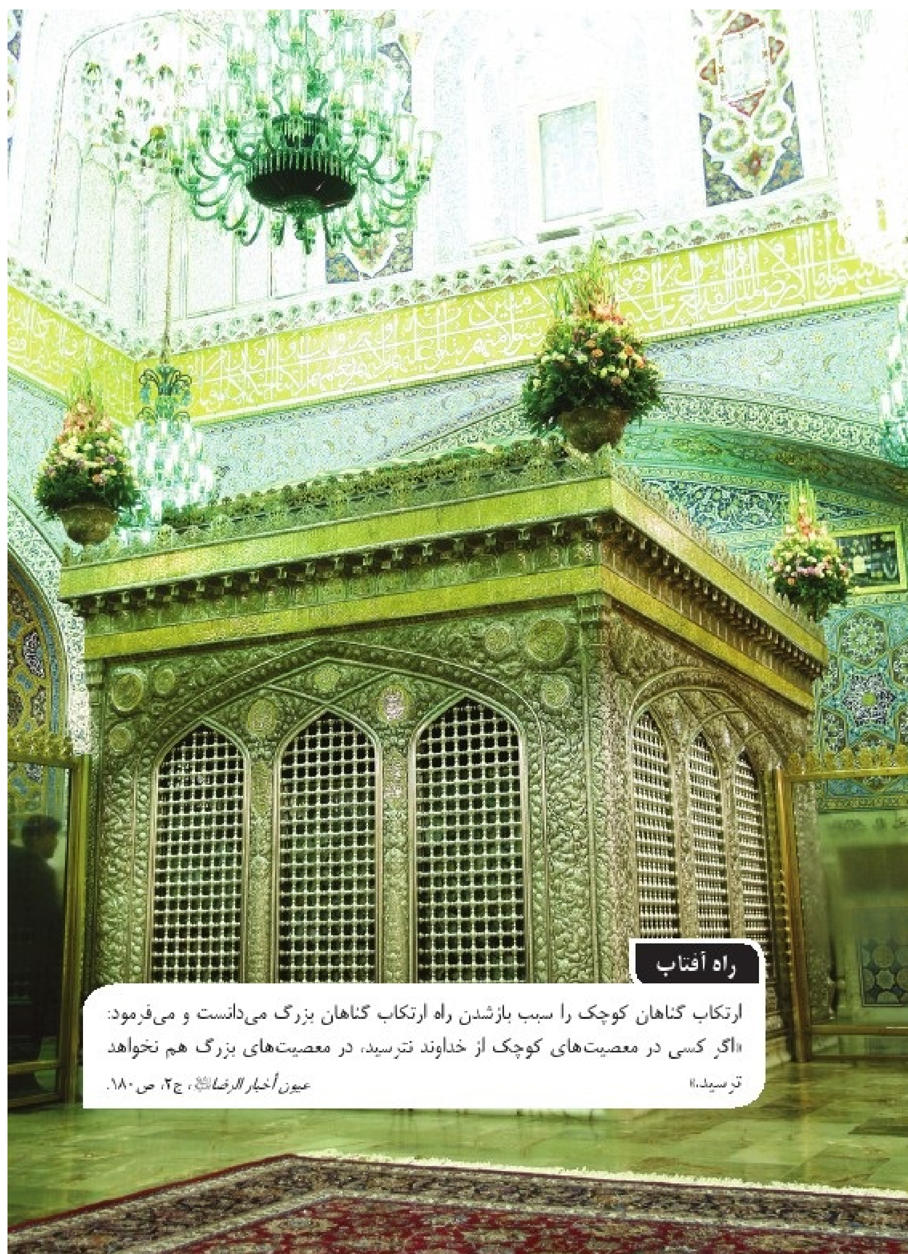
اشاره

تصویر



ص:۲

تصویر


راه آفتاب
ارتکاب گناهان کوچک را سبب بازشدن راه ارتکاب گناهان بزرگ می‌دانست و می‌فرمود:
«اگر کسی در معصیت‌های کوچک از خداوند نترسید، در معصیت‌های بزرگ هم نخواهد
ترسید.»
عیون أخبار الرضا(ع)، ج۲، ص۱۸۰.

ص:۳

تصویر



ص:۴

در کار گلاب و گل

جلوه های رفتاری زندگی امام رضا علیه السلام

دریچه

سوالاتی که دراین مجموعه به آن پاسخ داده می شود:

-۱ چه جلوه هایی از زندگانی امام رضا برای ما درس آموز است؟

-۲ آداب زیارت امام هشتم چیست و چگونه می توانیم آگاهی بیشتری به آن حضرت پیدا کنیم؟

-۳احاطهٔ امام بر اعمال و رفتار ما چگونه است؟

-۴امامان ما در هر موقعیت، چه روشی را در پیش می گرفتند؟

تصویر



درآمد

به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد***تو را در این سخن انکار کار ما نرسد

اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده اند***کسی به حسن و ملاحت به یار ما نرسد

هزار نقد به بازار کائنات آرند***یکی به سکۀ صاحب عیار ما نرسد (حافظ)

پیامبر اعظم با قرآن و عترت پیونـدی دیرینه دارد. بدین سـبب در پایان عمر گران قدر خویش، این دو را «ثقلین» معرفی کرد و از مـا خواست به آن دو تمسـک جوییم و میـان آن هـا جـدایی نیفکنیم. از خیل عترت پیامبر، گرچه همه عزیزنـد و جان افزا و معتقدیم: «بُعد منزل نبود در سـفر روحانی»، یکی به ایران اسـلامی ما رسـیده و در سـرزمین مادری ما مأوا گزیده است که باید قدردان وجود نازنینش باشـیم: «گل عزیز است، غنیمت شـمریدش صحبت... .» باید از او رنگ وبوی پیامبر بگیریم و از زیارت او فیض زیارت همۀ اهل بیت را بجوییم. خط او به راستی، ادامۀ خط پیامبر و اولیای دین ماست.

ص:۹

چنان شیرین است این سخن ابوحبیب نباجی که هوش از سر می برد و آگاهی ما را به آن امام رئوف، صدچندان می کند:

در عالم رؤیا، پیامبر را دیدم که به نباج آمد و به مسجد حجاج وارد شد. خدمت او رسیدم و سلام کردم. حضرت بر حصیری نشسته بود و مقابلش طبقی از خرمای صیحانی بود. مشتی به من داد. شمردم. هجده دانه بود... . از خواب بیدار شدم. بیست روز گذشت. روزی شنیدم در کوچه و خیابان بانگ می زنند: «حضرت رضا از مدینه رسیده؛ وارد نباج شده و به مسجد حجاج آمده است. سراسیمه به مسجد رفتم. حضرت همان جایی جلوس کرده بود که پیغمبر؛ بر همان حصیری نشسته بود که پیغمبر! مقابل وی نیز طبقی از خرمای صیحانی بود... . سلام کردم. جواب گفت و مشتی خرما به من داد. شمردم. هجده دانه بود. گفتم: «آقای من، بیشتر عنایت کنید.» فرمود: «اگر پیامبر بیشتر عطا می کرد، ما نیز بیشتر می دادیم.»(۱)

هوش از سر می بَرَد این پیوند روحانی. ازاین رو مشهد برای ما همه جاست: مدینه است و کربلا و نجف؛ کاظمین است و سامرا.

و من در این نوشته می خواهم قدری از سجایای اخلاقی و جلوه های رفتاری صاحب این حرم بگویم که هربار به زیارت آمدید، بدانید کجا

۱- . عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۴۵۷.

آمده اید و در سرای که قدم گذاشته اید.

این کار، تلاشی است مختصر. امیدوارم بپذیرد و می دانم که می پذیرد... . از کریم جز این روا نیست.

سلام بر او هنگامی که زاده شد؛ هنگامی که شهد شهادت نوشید و هنگامی که معزز و محتشم برانگیخته خواهد شد.

ص:۱۱

تصویر



ص:۱۲

فصل اول. صدقه لازم نیست

تصویر



تصویر



از راه رسید و سلام کرد و گوشه ای نشست؛ آن مرد بالابلند گندمگون. به مساکین و گدایان نمی ماند؛ محتشم بود و محترم. این را به سادگی می شد از سر و وضعش فهمید. امام علی بن موسی الرضا در جمع یاران خویش به گفت وگوی علمی مشغول بود. او اندکی صبر کرد تا سخن امام تمام شود و خواستهٔ خویش باز گوید. به سخن که لب گشود، صورت ها بر گشت به سمت او؛ آن مرد بالابلند گندمگون.

ای پسر رسول خدا، از دوستان شما هستم. مهر خاندان شما را از اجداد خویش به ارث برده ام. اهل خراسانم. حج گزارده ام و اکنون عازم وطنم. زاد و توشه ام تمام شده و در این شهر غریب، در کار خود مانده ام. در دیار خود، سری دارم و سودایی؛ اما اکنون درمانده و محتاجم. اگر صلاح می دانی، مرا دست گیری کن. به شهرم که رسیدم، آنچه از شما گرفته ام، ازجانب شما صدقه می دهم. من به راستی سزاوار صدقه نیستم.

در چهره اش آثار شرم و حیا هویدا بود. این نکته اما در نوع سخن گفتن او اثری نگذاشته بود. شمرده سخن می گفت و گویا. حضرت فرمود: «بنشین.» در دل اصحاب گذشت که درِ خانهٔ خوب کسی آمده ای. و

ص:۱۵

امام باز به گفت وشنود پرداخت تا همه رفتند و سه نفر بیش نماندند. امام از آنان اجازه خواست؛ به اندرونی خانه اش رفت و مهمان نورسیده را با یاران خویش تنها گذاشت. [صد فکر پراکنده از ذهن مرد خراسانی گذشت: «امام می خواهد با منِ ابن السبیل چه کند؟»]

چیزی نگذشت که حضرت از پشت در ندا در داد: «آن مرد خراسانی کجاست؟» مرد به سرعت خزید نزدیکِ در: «اینجا هستم.» حضرت دست خود را از گوشهٔ در بیرون آورد و آهسته فرمود: «این دویست دینار را بگیر و خرج سفر خویش کن. نیاز نیست که آن را ازجانب من صدقه دهی.» و آهسته تر ادامه داد: «برو تا من تو را نبینم و تو نیز مرا نبینی.» آن مرد پول را گرفت و با سرعت دور شد.

حضرت از خانه بیرون آمد و به جمع یاران نزدیک خویش پیوست. یکی گفت: «فدایت شوم. تو که از سخاوت و کرم چیزی کم نگذاشتی. آن پنهان شدنت دیگر چه بود؟» فرمود: «نخواستم ذلت خواهش را در چهره اش ببینم. مگر نشنیده ای که جدم رسول خدا فرمود: صدقهٔ پنهانی ثواب هفتاد حج دارد؟» کام یاران از شهد سخن رسول خدا شیرین بود که حضرت به شعر زیبایی، آن شیرینی را دوچندان کرد. گل بود؛ به سبزه نیز آراسته شد:

گاهی حاجتی به درگاه او می برم...

و از نزد او آبرومند باز می گردم(۱)

۱- . نک: مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۳۶۰؛ نک: بحار الانوار، ج۴۹، ص۱۰۱.

فصل دوم. بهشت گوارای وجودت

تصویر



ص:۱۷

تصویر



ص:۱۸

شنیـده اید که بعضـی چیزها از برخی آدم ها برازنده است؟ فخر رازی که امام المشـککین است و در همه چیز تردید می کند، وقتی می رسد به تفسیر سورهٔ مبارکهٔ کوثر، جمله ای می گوید که مخصوص خود اوست:

[از مفهوم کوثر می پرسید؟] چه کوثری برتر از باقر و صادق و کاظم و رضا؟

و من از همین جا عنان سـخن را به دست می گیرم و می گویم از مدینه تا طوس، موسی بن سیار با کوثر جاری پیامبر و علی و فاطمه، امام هشـتم حضـرت علی بن موسـی الرضا هم سـفر بود. تا رسـیدند به نزدیکی طوس. دیوارهای شهر بشارت رسیدن به طوس را می داد. ناگهان صدای شیون و عزا سکوت سرد قافله را شکست و غبار غم بر دل ها نشاند. اهل قافله، نگران، چشمی دواندند و جنازه ای دیدند که بر سـر دست ها به منزل ابدی می شـتافت؛ در آن راه خطیر و شگفت. امام که از دور این صحنه را می نگریست، از اسب پیـاده شـد؛ بالاـی سـر جنازه رفت و قـدری نشـست و با او انس گرفت؛ گویا عمری است با او رفیق و مأنوس است.

آنگاه که دریافت مرید و صحابی او از دیدن چنین امری شگفت زده

ص:۱۹

شده است.

به آرامی و تأنی فرمود: «ای موسی بن سیار، هرکه جنازهٔ برخی از دوستان ما را تشییع کند، چنان از گناهان خود فاصله می گیرد که گویا تازه از مادر متولد شده است.»

این گذشت. دنیا می گذرد تا انسان به آن آرامگاه ابدی برسد. مردم جنازه را تشییع کردند و به و آیین و رسمی کهن، آن را چند دقیقه ای کنار قبر وا نهادند. امام هشتم پیش آمد؛ مردم را کنار زد و نزد جنازه نشست. دست مبارک را بر سینهٔ آن مرد نهاد و آهسته زمزمه کرد: «بهشت گوارای وجودت. ازاین پس، هیچ ترس و وحشتی نخواهی داشت.» جا داشت از این سخن پُرابتهاج، آن مرده از جا بر جهد؛ کفن بدرد و عالم را صلا زند که:

چه غم گر گنهکار و نامه سیاهم *** علی بن موسی الرضا داد راهم

امام رئوفی که عالم فدایش *** کرم کرد و داد از عنایت پناهم

اگر خوار بودم، اگر پست بودم *** رضا داد قدرم، رضا داد جاهم

گدایم، گدایم، گدایم، گدایم *** گدای علی بن موسی الرضایم

با شگفتی پرسیدم: «مولای من، جانم به فدایتان، این مرد را می شناسید؟ شما که تاکنون بدین سرزمین سفر نکرده اید!»

دوست دارم شاه بیت این غزل را در این فراز از سخن امام بشنوید: «موسی بن سیار، خبر نداری که اعمال شیعیان ما هر صبح و شام بر ما عرضه می شود. اگر قصوری کرده باشند، برای آنان آمرزش می خواهیم و اگر درست عمل کرده باشند، از خداوند برایشان آرزوی شکر و سپاس می کنیم.»

دوستان، رشتهٔ اتصال ما و امام همین است. اگر شیعه جان می دهد برای امام خویش، ریشه اش را باید در همین چیزها جست. بی جهت نیست که من هربار قدم به آستان آن شاه ولایت می گذارم، سرگشته زمزمه می کنم:

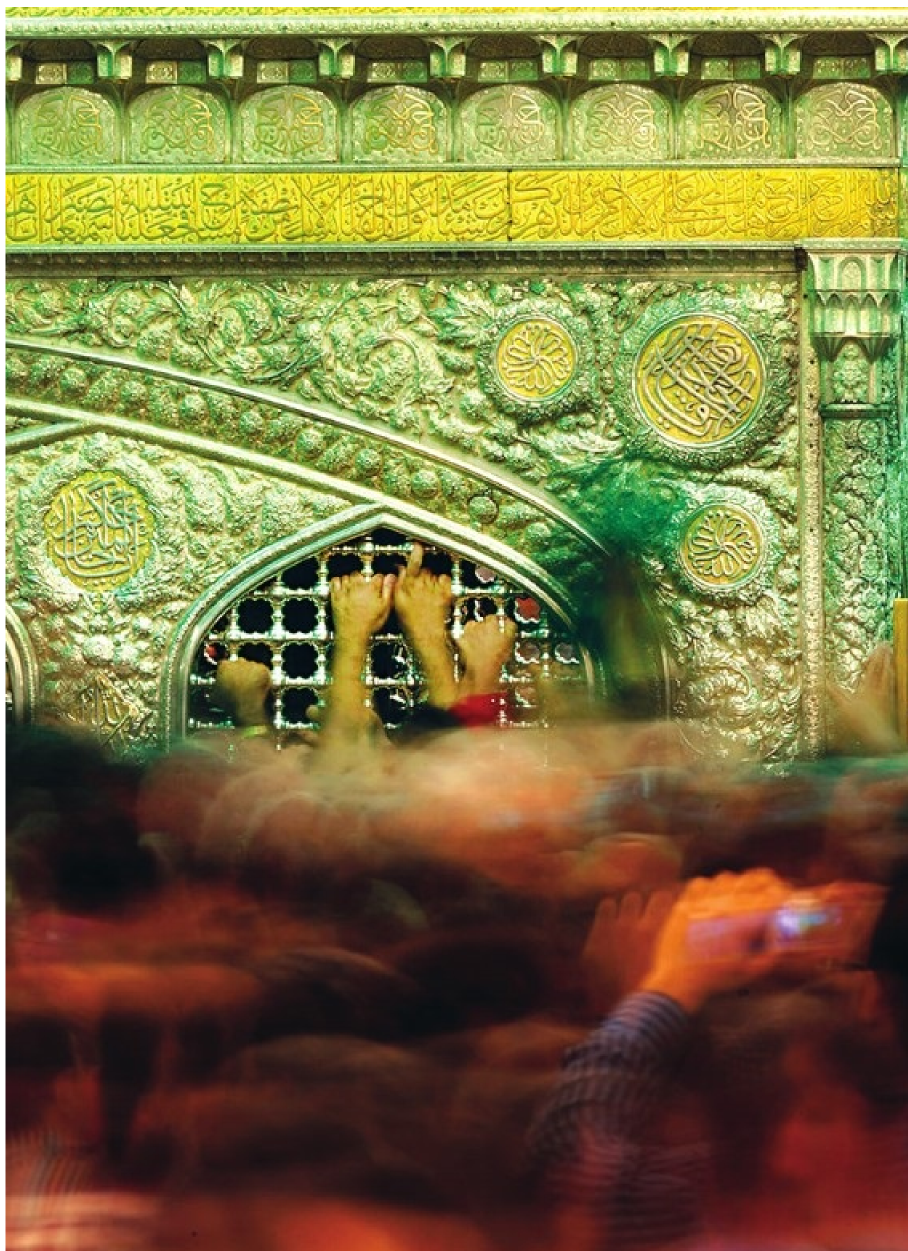
خواهد اگر خدای نبخشد گناه ما *** ما را چرا امام چنین مهربان دهد

آن پرچمی که بر سر بام مزار اوست *** راه بهشت را به محبان نشان دهد

بدین سخنان ترنم می کنم؛ چون او را می شناسم. اشک می ریزم و شعله می کشم؛ چون آن مهربانی ها را می دانم.(۱)

۱- . نک: مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص۳۴۱؛ نک: بحار الانوار، ج۴۹، ص۹۸.

تصویر



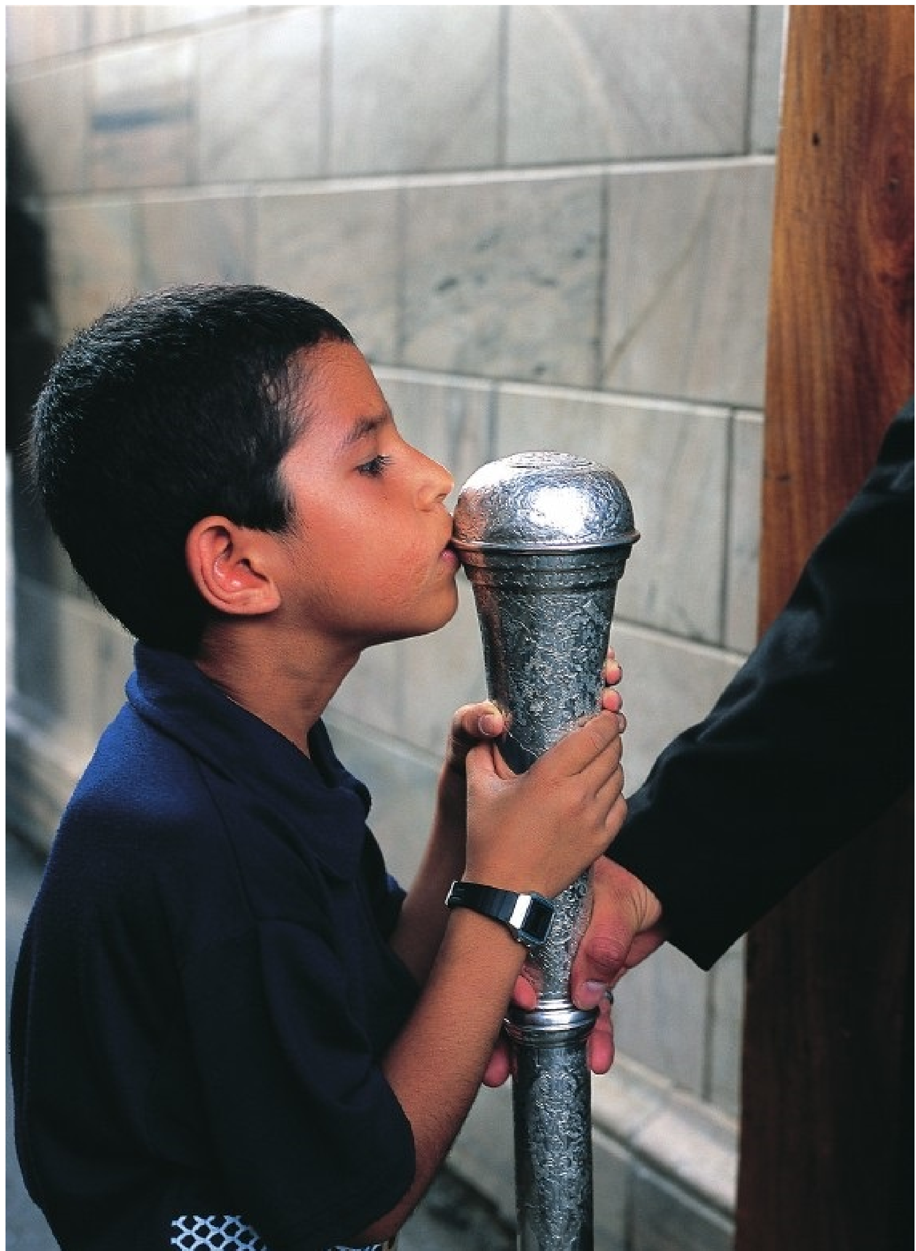
ص:۲۲

فصل سوم. این حرم و یک دعای مستجاب

تصویر



تصویر



ص:۲۴

در این صحن و سرا، این حریم قدسی ملکوتی، جایی هست که ارزش حضور و دو رکعت نماز و نیایش در آن، کمتر از طواف خانهٔ کعبه نیست: بالای سر آقا. آنجا همان جایی است که همگان برای درک فیض آن، گوی سبقت از یکدیگر می ربایند. نمازت را که خواندی، اگر سر بچرخانی و آن بالا، گوشهٔ سمت چپ، طاق متصل به حرم را نظاره کنی، دو بیت شعر زیبای دعبل خزاعی را می بینی که بر کاشی معرق، نقش بسته است و البته از چشم اغلب مردم پنهان است:

قبران فی طوس خیر الناس کلهم *** و قبر شرهم هذا من العبر

ما ینفع الرجس من قرب الزکی و لا *** علی الزکی بقرب الرجس من ضرر

دو نفر در طوس خفته اند: یکی برترین مردم و دیگری بدترین آنان. و این خود عبرتی بزرگ است. نه آن نابکار پلید از نزدیکی آن پاکیزه سودی می برد و نه آن هُمام بزرگ از هم جواری آن پلید پلشت، ضرری.

و اگر با تاریخ آشنا باشید، می دانید که این شعر، وصف حال امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا است و هارون الرشید عباسی. و البته

ص:۲۵

بیانگر نکته ای دیگر نیز هست و آن اینکه سرنوشت و عاقبت هرکس به دست خود او رقم می خورد و قرب مادی، سبب نزدیکی معنوی نیست.

اما اگر از حق نگذریم، این بهشت مصفا را ظرفیتی است که اگر کسی با دست و دل پاک در آن قدم نهد، با پیمانۀ پر باز می گردد. توصیه می کنم که اگر روزی بدین درگاه رسیدی، چیزی از خدا بخواهی که بزرگان و سعادتمندان خواستند؛ که نزد کریم، کریمانه باید رفت؛ کریمانه باید خواست. آن روحانی پاک سرشت وارد حرم شد و دید در سه گوشۀ این حریم کبریایی، سه عالم بزرگ و ربانی مشغول نماز و عبادت اند؛ سه استوانۀ استوار و رکن رکین خراسان که اینک هر سه در جوار حق آرمیده اند: آیت الله میرزاحسنعلی مروارید، آیت الله میرزاجواد تهرانی و آیت الله میرزاعلی آقا فلسفی.

اندیشید سؤالی مشترک از این عالمان ربانی بپرسد و خود به انتظار جواب بنشیند: «اگر اکنون در این مکان مقدس، خداوند یک دعای مستجاب به شما می داد، از او چه می خواستید؟» حیران ماند از این یکدستی در جواب. آن هر سه بزرگوار، از خداوند یک چیز خواستند: عاقبت به خیری! و او دریافت که از همۀ گنجینه های معنوی، این گنج مهم تر و ارزشمندتر است.

آری، هرچند گفته اند نمک آش خود را نیز از ما بخواهید، اگر به

این درگاه رسیدی، به اندک متاعی قناعت مکن که هشیاران نزد بزرگ، حاجت بزرگ می برند. نگویید ندانستیم!(۱)

ص:۲۷

۱- . خاطره ای از حجت الاسلام والمسلمین قرائتی.

تصویر



ص:۲۸

فصل چهارم. یک دسته گل دِماغ پرور

تصویر



ص:۲۹

تصویر



ص:۳۰

فقر خودخواسته شنیده اید؛ از همان نوعی که پیامبر و علی می خواستند و می پسندیدند؟ این سخن پیامبر را شنیده اید: «الفقر فخری»؟ می دانید این سخن چه مفهومی دارد؟ می دانید از این کلام تعجب می کنند آنان که با این فرهنگ بیگانه اند؟ مگر فقر و بینوایی می تواند موجب افتخار باشد؟ آری، اگر فقر خودخواسته باشد، اولیای الهی به دنبال آن می گردند و عالمان و فرهیختگان نیز به آن روش اقتدا می کنند.

«شمس الدین بهبهانی» نزد اهل معرفت مشهور است؛ زهد و قناعت وی مشهورتر. عالمی بود پارسا و وارسته... و از خیل مجاوران علی بن موسی الرضا. سال ها در مشهد مقدس می زیست و بدین افتخار می بالید. می گفتند تمام لباس های او به پنج ریال نمی ارزد. آدم یک لاقبا شنیده اید؟ اغلب روزها گرسنه بود و ازجهت معیشت، سخت در تنگنا. سرش به کتاب بود و گذر زمان را حس نمی کرد؛ تاوقتی که گرسنگی بی تابش می کرد. آنگاه سر بر می داشت و نگاهی به گنبد و گلدستهٔ حضرت رضا می انداخت و آهسته زیر لب می خواند: «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء»(۱)

ص:۳۱

۱- . نمل، ۶۲.

تا مضطر نمی شد و اضطرار به سختی گلویش را نمی فشرد، این آیه را نمی خواند و آنگاه که می خواند، به یقین می دانست کسی هست که او را اجابت کند. سخت به رحمت خدا امیدوار بود و به یقین، حضرت رضا را کارگشا می دانست. چنان در این عقیده راسخ بود که می دانست هنوز دعایش تمام نشده است، در کارش فرج و گشایشی خواهد شد. «امن یجیب» او از صد دعا کارسازتر بود. بی سبب نیست که گفته اند:

یک دسته گل دِماغ پرور *** از خرمن صد گیاه بهتر

لب هایش از ذکر باز نایستاده، در می زدند. کسی از راه می رسید و به بهانه ای، فقط بهانه ای، پولی به او می داد. جالب تر آنکه او از آن پول، هرچند بسیار بود و برای مدتی او را بس، فقط به قدری که سد جوع کند و اندکی درد و فشار گرسنگی را فرو نشاند، بهره می برد و بقیه را به مستمندانی می بخشید که شاید به مراتب از او ثروتمندتر بودند!

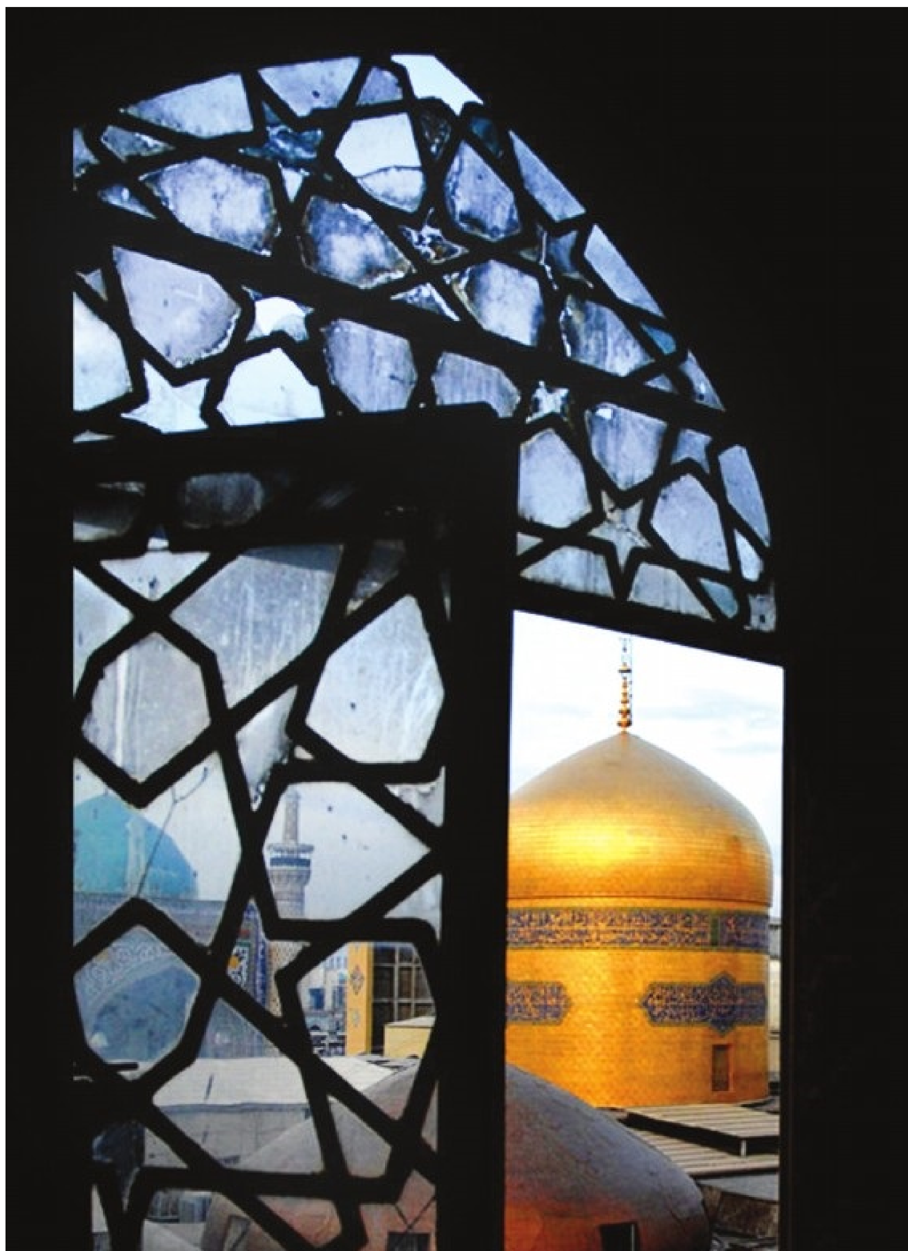
همهٔ این ها اثر «امن یجیب» خالصی بود که وی بر بال ملائک آسمان، روانهٔ عالم بالا می کرد... و البته به مدد نیم نگاهی به گنبد و گلدستهٔ ثامن الحجج. شاید شنیده بود سخن امام را که شاعر به زیباترین شکل ممکن، در قالب این اشعار بیان کرده است:

با نام خدا به سینه ها گل بزنید *** و ز اشک به بارگاه او پل بزنید

فرمود که هر زمان گرفتار شدید *** بر دامن ما دست توسل بزنید(۱)

۱- . علی دوانی، وحید بهبهانی، ص۲۳۶.

تصویر



ص:۳۴

فصل پنجم. رازی برای هنگام مرگ

تصویر



ص:۳۵

تصویر


فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی
بسم الله الرحمن الرحیم
انا اعطیناک الکوثر
فصل لربک وانحر
ان شانئک هو الابتر
صدق الله العلی العظیم

ص:۳۶

«نمی خواهم، نمی خواهم، نمی خواهم.» از حرم امام رضا بیرون آمد؛ درحالی که نگاهش به ضریح حضرت بود و این کلمات را زمزمه می کرد. در این سفر، کسی از دوستانش، از یزد تا مشهد همراه او بود. این سخنان را که شنید، با تعجب پرسید: «آقا، با که سخن می گفتید؟! ماجرا چه بود؟» مهربانانه پاسخش را داد: «حالا نمی گویم. بعدها یادت باشد نزدیک مرگم از من بپرس. آن روز شاید گفتم.»

شیخ غلامرضا یزدی (فقیه خراسانی) از بزرگان یزد و از علمای یکی دو نسل پیش از ماست. پیرمردهای یزد او را می شناسند و خاطرات فراوان از او دارند. آیت الله بروجردی دربارهٔ او فرموده است: «آقای آیت الله حاج شیخ، همه کارهٔ من و صاحب اختیار من است.»(۱) همچنین آیت الله بهجت گفته است: «خوشا به سعادت آقای حاج شیخ غلامرضا. ما کجا و این ها کجا؟!»(۲) هروقت از زبان فردی یزدی شنیدید که گفت: «شیخ غلامرضا»، بدانید منظورش خود اوست. یک پارچه عظمت است شیخ غلامرضا. و من برای بیان بزرگی او، فقط به همین ماجرا اشاره می کنم؛ در خانه اگر کس است، یک حرف بس است. واقعاً که از هزار،

ص:۳۷

۱- . محمد کاظمینی، تندیس پارسایی، ص۱۵.

۲- . همان، ص۱۷.

فقط یکی این چنین می شود. به تعبیر زیبای سعدی:

گر سنگ همه لعل بدخشان بودی *** پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی

سال ها گذشت و شیخ غلامرضا به بستر بیماری افتاد. جانش از رمق تهی شد و سایهٔ سنگین مرگ را بر سر خویش احساس کرد. روزی همان دوست، همان هم سفر زیارت مشهد به دیدار او رفت؛ به دیدار یار. حال و روز شیخ را که دید، پرسید: «شیخ غلامرضا، اکنون وقت آن شده است که بگویی آن روز در حرم چه دیدی که آن چنان گفتی؟» شیخ سری تکان داد؛ یعنی که بلی و از رازی پرده برداشت که سال ها در سینه داشت:

آن روز وقتی وارد حرم شدم، دیدم امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا بالای ضریح نشسته است و به زائران و محبان خود تفقد و محبت می کند. سلام کردم. حضرت جواب داد. دستم را بالاـ آوردم به ادای احترام و خاکساری و تواضع که نگاهم به دست زخمی ام افتاد. درد دستم امانم را بریده بود. سال ها بود دستم زخم شده و ترک برداشته بود. دیدم در محضر کریمم؛ در پیشگاه امام رئوف و رحیمم. بی اختیار لب به شکوه گشودم. گفتم: «آقا دستم درد می کند. آب که به آن می رسد، فریادم بلند می شود. برای وضو و غسل مشکل دارم. مرحمتی می کنید شفایم دهید؟»

حضرت فرمود: «شیخ غلامرضا، خداوند به واسطهٔ تحمل این درد،

مقاماتی به تو می دهد که بدون آن، رسیدن به این مقامات، ممکن نیست. اما امروز تو مهمان مایی. اختیار با توست. اگر بخواهی، همین حالا شفایت می دهم؛ اما اگر صبر کنی، خداوند پاداش بهتری به تو می دهد. حالا شفا می خواهی؟» من که این سخن را شنیدم، به آوای بلند گفتم: «نمی خواهم، نمی خواهم، نمی خواهم.»

دوستان، جالب است بدانید آن که خود چنین دردی را عمری تحمل می کند، همان کسی است که وقتی پیرزنی را می بیند از اهالی ندوشن که به بیماری سل مبتلاست، تکه ای نان خشک از کیسه اش بیرون می آورد؛ دعایی به آن می خواند و می گوید: «بخور. به امید خدا، بهتر می شوی.» فردای آن روز پیرزن گریه کنان آمد که: «حاج شیخ، تو چه کردی؟ چنان بهبود پیدا کرده ام که گویا هیچ گاه به این بیماری مبتلا نبوده ام.»

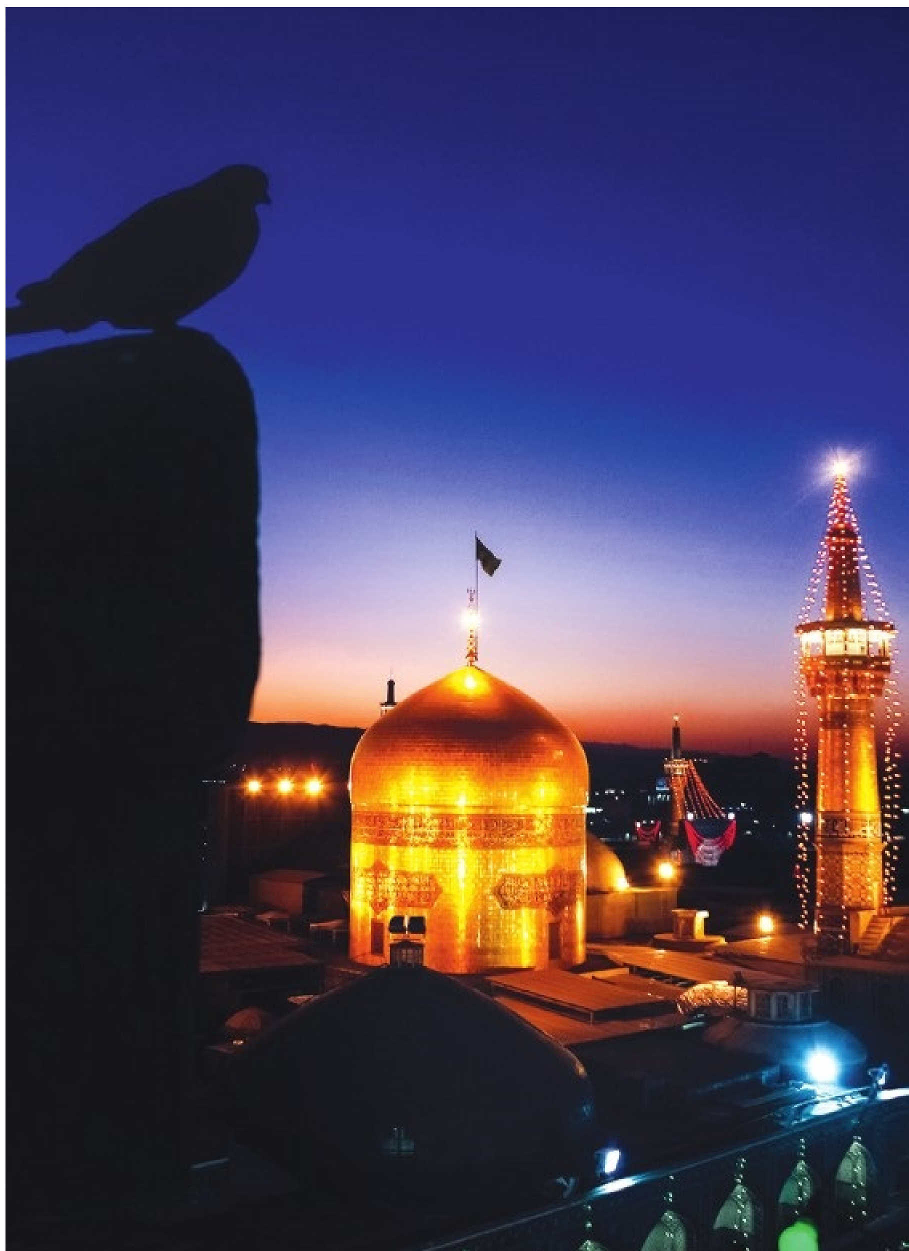
غلام نرگس مست تو تاج داران اند *** خراب بادهٔ لعل تو هوشیاران اند

نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس *** که عندلیب تو از هر طرف هزاران اند(۱)

ص:۳۹

۱- . همان، ص۲۴۳.

تصویر



ص:۴۰

فصل ششم. ماجرای آن غروب غم انگیز

تصویر



تصویر



ص:۴۲

گوشهٔ خاطر مبارک امام رئوف حضرت علی بن موسی الرضا مانده بود آنچه از جد بزرگوار وی، امام جعفرصادق سینه به سینه حکایت می شد: ماجرای آن غروب غم انگیز. شنیده بود حضرت در آن نفس زدن های سنگین که با هر نفس می خواست جان قدسی وی از کالبد خاکی اش به در آید، چه تقاضایی کرده بود. آدم های بزرگ در لحظات سخت احتضار، اگر گوش شنوایی بیابند، سخنان شگفتی بر زبان می آورند که شاید سال ها در نهان خانهٔ دل پنهان کرده اند.

...و اکنون امام جعفرصادق در کشاکش مرگ و زندگی و در میانه راه پُرآشوب هجرت، چشم گشوده و دستور داده است تمام خویشان و اقوام را گرد هم آورند. ام حمیده، همسر مکرم امام و مادر بزرگوار موسی بن جعفر، همت کرده، همه را خبر می کند. کسی از نزدیکان حضرت نیست که نیامده و گرد پیکر نیمه جان امام حاضر نشده باشد. حضرت چشم می گشاید و خویشان را یک به یک از نظر می گذراند و آنگاه که اطمینان می یابد همه آمده اند، یک جمله می گوید و لب از سخن فرو می بندد: «شفاعت ما (اهل بیت) هرگز نصیب کسانی نخواهد شد که نماز را سبک بشمارند.»(۱)

۱- . سفینه البحار، ج۲، ص۱۹.

گوشهٔ خاطر مبارک امام رئوف مانده است ماجرای آن غروب غم انگیز. برای همین است که وقتی با عمران صائبی مواجه می شود، کاری می کند که عقل از حیرت، انگشت به دندان می گزد: بازی بُرده را به حریف وا می گذارد. عمران صائبی آدم کمی نیست؛ دانشمند مشهوری است که بارها در میدان بحث به مصاف امام هشتم آمده و بارها از پذیرش حرف حق، شانه خالی کرده است. اما این مناظره چیز دیگری است. مأمون، خلیفهٔ عباسی، نشسته است و شاهد این گفت وگوست. تردیدی نیست که دوست دارد امام طعم تلخ شکست را بچشد. بحث به جای حساسی رسیده است. کار از کار گذشته و اندکی دندان روی جگر بگذارند، عمران صائبی مقهور منطق قوی و استدلال محکم امام می شود و چاره ای جز تمکین نمی یابد.

امام حریف قَدَر خود را به زانو در آورده است که صدای الله اکبر مؤذن بلند می شود. امام از جا بر می خیزد و می رود برای نماز. عمران صائبی با تحیر به امام هشتم نگاه می کند. شگفتی خود را در آن لحظات سنگین، در یک جمله می ریزد و بر زبان می آورد: «پاسخ مرا قطع مکن. دل من نرم شده است. آمادهٔ پذیرش حقیقتم.» اما امام که در آن لحظات، حقیقت را جز نماز نمی داند، سخن او را نمی پذیرد. با ناباوری پاسخ می دهد: «نماز می خوانم و بر می گردم» و بی اعتنا به همهٔ آنچه در آن مجلس گذشته است، راه خویش می گیرد و می رود. می رود تا عمران صائبی بداند اعتقاد او و از همگان به مکتب خویش، اسلام عزیز، و ستون

ص:۴۴

خیمهٔ دین، نماز والامقام، راسخ تر و محکم تراست.(۱)

این را نه عمران صائبی، که دیگران نیز بارها و بارها از امام دیده اند و شنیده اند و حکایت کرده اند. ابراهیم بن موسی، یار نام آشنای امام رئوف، راوی حکایت دیگری است از اهتمام امام هُمام به نماز که نور چشم جد بزرگوار وی، پیامبر اعظم، است. او نیز در نیم روزی با امام خوبی ها و مهربانی ها همراه می شود. می گوید امام برای دیدار برخی علویان از شهر خارج شد. من بودم و وی. وقت نماز که شد، حضرت از مرکب فرود آمد و به من فرمود: «اذان بگو.» عرض کردم: «مولای من، اجازه دهید اصحاب بیایند؛ بعد... .» حضرت با شگفتی نگاهی به من افکند و دعایی کرد و توصیه ای فرمود: «خدا تو را بیامرزد. نماز را بی جهت از اول وقت به آخر وقت نینداز. همیشه اول وقت نماز بخوان.»

این هم گذشت؛ یک عمر زندگی بابرکت گذشت؛ طومار زندگی حضرت نیز در هم پیچیده شد؛ اما حکایت همچنان باقی است.(۲)

۱- . عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۱۳۹.

۲- . نک: اصول کافی، ج۲، ص۴۰۶؛ بحار الانوار، ج۴۹، ص۴۹.

تصویر



ص:۴۶

فصل هفتم. یک تکه از بهشت

تصویر



تصویر



از راه دور آمـده ای. مسافت ها را در نوردیده ای و شـهرها و روسـتاهای بسـیاری را پشت سـر گذاشـته ای تا برسـی به پابوس هشتمین امام. اکنون حرم در مقابل توست. آهسته و آرام به سوی حرم می روی و با خود زمزمه می کنی:

هر چند حال و روز زمین و زمان بد است

یک تکه از بهشت در آغوش مشهد است

حتی اگر به آخر خط هم رسیده ای

اینجا برای عشق، شروعی مجدد است

هر جا دلی شکست، به اینجا بیاورید

اینجا بهشت، شهر خدا، شهر مشهد است

از باب الجواد وارد می شوی. می دانی میان این پدر و آن پسـر، قرابتی است شـگفت؛ تاآنجاکه گفته اند اگر او را به فرزندش جواد سوگند دهی، دست خالی بر نمی گردی. درحالی که قطرات اشک بر گونه ات جاری است، اذن دخول می خوانی:

اللهم انی اعتقد حرمه صاحب هذا المشهد الشریف فی غیبته، کما اعتقدها فی حضرته... .

خدایا به حرمت صاحب این حرم در غیابش معتقدم؛ همچنان که در حضورش... .

یرون مقامی و یسمعون کلامی و یردون سلامی... .

او و دیگر امامان از خاندان عصمت و طهارت، موقعیت مرا می بینند؛ سخنم را می شنوند و سلامم را پاسخ می گویند.

این کلمات را بر زبان می آوری؛ اما آن چنان که می گویی، در دل نیز بدان باور داری؟ نمی دانم. گاهی سخن از مرحوم آیت الله بهاء الدینی است. بلی، او باور داشت و آن چنان که خود گفته بود، پاسخ سلامش را با گوش ظاهر می شنید.(۱) گاهی سخن از مرحوم میرزامهدی الهی قمشه ای است. بلی، او باور داشت و می گفت: «بی دعوت به مشهد نمی روم. حضرت مرا می خواند و من حرکت می کنم.»(۲) اما گاهی سخن از من و شماست. ما باور داریم؟ آیت الله بهجت می فرمود:

در منطقهٔ جاسب، در اطراف قم، عده ای از شیعیان و موالیان حضرت رضا در راه بازگشت از مشهد مقدس، به پیرمردی کهن سال برخوردند که کومه ای علف به دوش کشیده بود و با زحمت زیاد، از این سو به آن سو می برد. آنان که با قاطر و شتر و... مسافت های طولانی را پیموده بودند، خسته از رنج راه و درحالی که گرد و غبار سفر بر سر و رویشان نشسته بود، به پیرمرد گفتند: «پدر

۱- . روایت مستقیم استادفاطمی نیا از آیت الله بهاءالدینی.

۲- . کیهان فرهنگی، مصاحبه با آیت الله جوادی آملی.

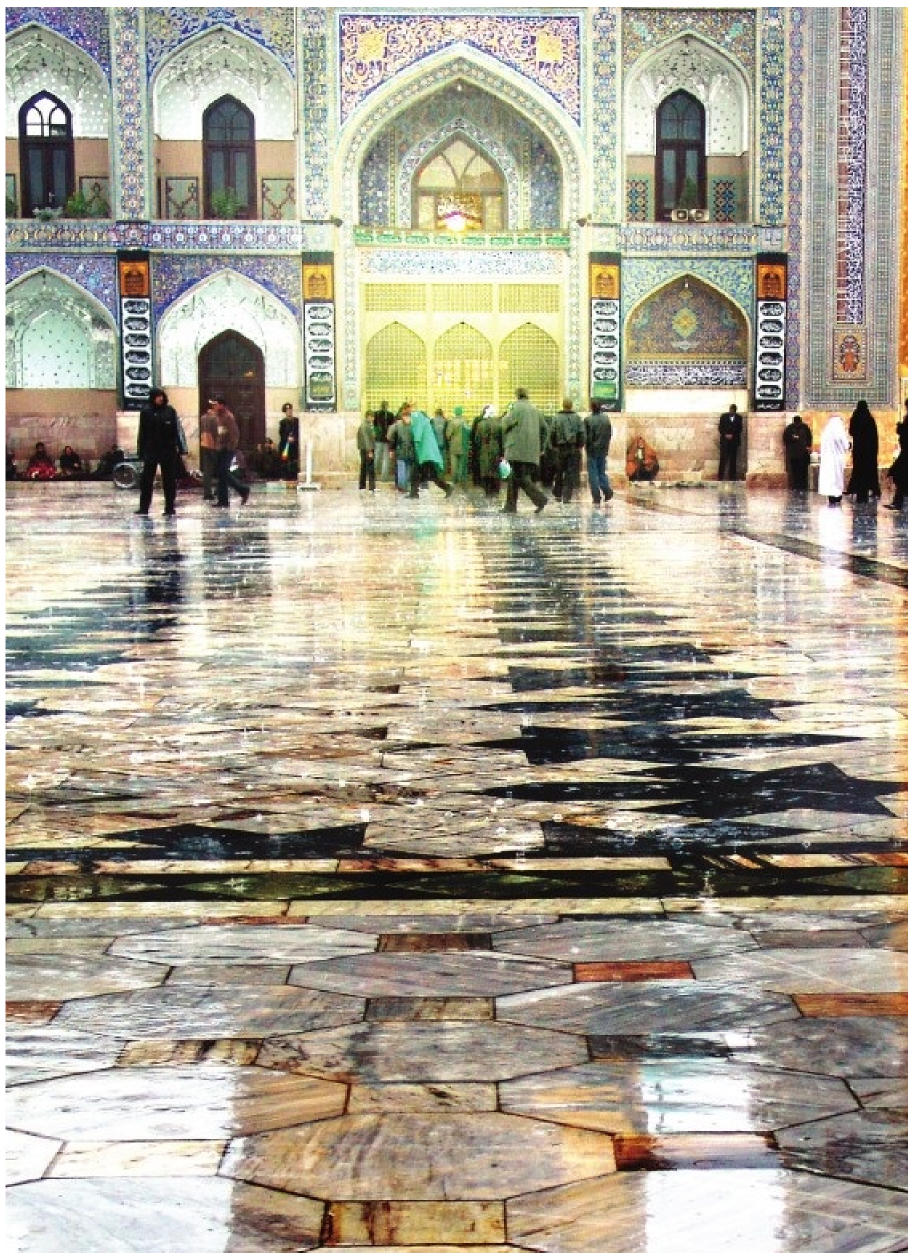
جان، چرا این همه زحمت می کشی و در این دوران کهولت و پیری، خود را به رنج و تعب می افکنی؟ تو نیز همچون ما عزم سفر کن و به پابوس امام هشتم برس.»

زال سپیدموی با صدایی که اندک رمقی در آن بود، گفت: «شما که به مشهد رفتید و به محضر امام هشتم رسیدید، وقتی سلام کردید، از آقا جواب گرفتید؟» آنان با حیرت نگاهی به هم کردند و با تعجب پرسیدند: «مگر امام زنده است که جواب سلام ما را بگوید؟!» پیرمرد که کانون دلش از ایمان و باور لبریز بود، پاسخ داد: «البته؛ امام که زنده و مرده ندارد. او ما را می بیند؛ حرف های ما را می شنود و سلام ما را جواب می گوید.» یکی از سر تمسخر گفت: «پیرمرد، اگر عُرضه داری، تو خود سلام بده و جواب بگیر.»

پیرمرد آن کومهٔ علف را بر زمین نهاد؛ به سمت حرم حضرت رضا ایستاد و سلامی کرد سرشار از ایمان و عقیده و باور: «السلام علیک یا شمس الشموس و انیس النفوس، المدفون بأرض طوس... .» جواب سلام پیرمرد را نه تنها خود او، که همهٔ زائران بازگشته از سفر نیز شنیدند تا پس از گذشت قرون متمادی، ما نیز باور کنیم که امام زنده و مرده ندارد.(۱)

۱- . روایت مستقیم حجت الاسلام قدس از آیت الله بهجت.

تصویر



ص:۵۲

فصل هشتم. عذابی برای خشک و تر

تصویر



تصویر



ص:۵۴

ناز نفسشان که خوش می گفتند و خوش می شنیدیم؛ قدیمی ترها که حرف از مهر می زدند و سخن خویش را با گوهر عشق می آمیختند:

تا توانی می گریز از یار بد *** یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها تو را بر جان زند *** یار بد بر جان و بر ایمان زند

چرا چنین گفتم؟ چون از امام رئوف که شعاع پرتو لطف او از آدمیان گذشته و به آهوان بیابان رسیده است، انتظار چنین سخنی نداشتم. نمی دانم عبدالرحمان بن یعقوب که بود و چه کرده بود که حضرت بدین صراحت به صحابی و شاگرد خویش داوودبن قاسم فرمود: «چرا با او نشست وبرخاست و رفت وآمد می کنی؟» او که از این سخن امام یکه خورده و تعجب کرده بود، با حیرت گفت: «جانم به فدایتان، عبدالرحمان بن یعقوب دایی من است.» گویا انتظار داشت چنین قرابتی با کسی که خویشاوند و رحم اوست، امام را مجاب کند که دست از عقیدهٔ خویش بر دارد. اما امام علی بن موسی الرضا آب پاکی را روی دست او ریخت و با جمله ای محکم و کوبنده، کار را یکسره کرد: «یا با او هم نشین باش و از ما بِبُر، یا با ما دوستی کن و از او دوری کن.»

ص:۵۵

اگر تاریخ گواهی می داد که چنین کسی چه خصوصیاتی داشته و چه رفتاری از او سر زده بود که چنین مغضوب امام واقع شده بود، همین اندک هالهٔ ابهام نیز از این ماجرا زدوده می شد. اما حیف، گاهی تاریخ سکوت می کند و ما باید به حدس و گمان خویش اکتفا کنیم. اما مطمئنم اگر چنین ارتباطی سبب شقاوت و دوری او از سعادت معنوی نمی شد، امام چنین سخت نمی گرفت و منع نمی کرد. آن چنان که آموخته ام، از این نمونه ها در سیرهٔ امامان معصوم، انگشت شمار است.

به هرحال، فرجام این ماجرا از آغاز آن آموزنده تر است. حضرت در این فراز، از خِرد شاگرد خویش مدد گرفت و پرسید:

نمی ترسی بلایی به او برسد و تو نیز در آتش آن بسوزی؟ آیا ماجرای آن یار صدیق حضرت موسی را نشنیده ای که با حضرت از رود نیل گذشت؛ درحالی که پدرش که از زمرهٔ فرعونیان بود، با فرعون وارد نیل شدند... . او از موسی جدا شد تا پدر را موعظه کند. آب نیل که تا آن هنگام برای عبور بنی اسرائیل کنار رفته بود، به هم آمد و او را نیز با سپاه فرعون غرق کرد. موسی کلیم الله را خبر کردند که چه نشسته ای که چنین اتفاقی افتاده و یار و همراه شما در میان فرعونیان غرق شده است. جمله ای گفت که تا عالم هست و آدم هست، چراغ راه انسان هاست: «او در جوار رحمت خداست. اما وقتی عذاب الهی فرا رسد، کسی که نزد گنهکار است ، دفاع و حمایت نمی شود.»

ص:۵۶

این بیان امام هشتم، مشعلی است روشن بر سر راه ما انسان ها تا صلا زنیم مردم را که گرد گنهکاران نگردند؛ مبادا عذابی برسد و خشک و تر را باهم بسوزاند.(۱)

۱- . اصول کافی، ج۲، ص۳۷۴.

بیشتر بخوانیم

۱- محمدباقر پور امینی ،پرسمان رضوی ۷ جلد: معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی.

۲- محمدرضا عابدی شاهرودی ، سروش آسمانی {مناظرات رضوی }رهنمای شماره ۸۳: معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی.

۳- محمدرضا عابدی شاهرودی ، به رنگ آسمان{ مناظرات رضوی ۲ }رهنمای شماره ۸۵:معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی.

۴- محمد رضا عابدی شاهرودی ، مناظره در مرو { مناظرات رضوی ۳ }رهنمای شماره ۹۰:معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی.

۵- محمد رضا عابدی شاهرودی ، آفتاب آمد دلیل آفتاب { مناظرات رضوی ۴ }رهنمای شماره ۱۰۰:معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی.

ص:۵۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹